



روزنه • پس می گوید شاعر به دلیل تضادهایی که در روح و جان آثارش موج می زند، نمی تواند مورد ارزیابی قطعی در مسیر روشنگری قرار بگیرد. پس واکنش هایی که شاعران در دوره های مختلف به کنش های اجتماعی و حتی سیاسی نشان می دهند نیز شامل همین تعریف می شود دیگر؟

— بله. به هر حال شاعر تحت تاثیر محیط خود است و طبعاً آنچه را که می بیند در ذهن خود به صورتی که می پسندد و برداشت می کند، بیان می کند. به عبارت دیگر شاعر عینیات خود را با ذهنیت درمی آمیزد و آن را در قالب کلام و کلمه ابراز می کند. البته در این جا باید بین شعر و نظم نیز تفاوت قایل شد. مثلاً از دوره مشروطه تا زمان سربرآوردن نیما، بسیاری از کسانی که به عنوان شاعر معرفی شده اند، در واقع ناظم هستند؛ یعنی آنچه در واقعیت می دیدند را به نظم کشیده اند. اگر شعر با آن تعریفی که به آن اشاره شد معیار سنجش ما باشد، توانایی تشخیص شعر از نظم را خواهیم داشت. با این نگاه امثال سید اشرف، عارف و تا حدی ایرج و بهار نیز زیر عنوان تعریف واقعی شاعر قرار نمی گیرند. این ها سخنانی را سروده اند که می توانستند نثر هم باشند، ولی منظوم سروده شدند. مثل اکثر سروده های میرزاده عشقی که نمی توان واقعا به آن ها شعر گفت. بعد از ظهور نیما اما شعر با تعریف خاصی ارائه می شود که مفاهیم متعالی انسانی و اجتماعی را مطرح می کند. مشخصاً در شعر اخوان (و شاملو) نیز شاهد این ویژگی ها هستیم.

درباره اخوان، شعرهایی مانند زمستان، باغ بی برگی، قاصدک و ... نمونه های خوبی هستند که بیانگر نگاه شاعر به مشکلات و مسائل اجتماعی پیچیده زمانه شان بوده اند. بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ نیز اخوان در شعر خود به صورت نمادین به وقایع و اشارات متعددی دارد و حتی محاکمه و زندانی شدن مرحوم مصدق را هم در قصیده ای کوتاه سروده است؛ البته تمام کلمات و تعبیر در این شعر حالت استعاری و نمادین دارند؛ شعری که نام آن «برای پیرمحمد احمدآبادی» است و این شخص در واقع کسی نیست جز محمد مصدق.

اما چنانچه گفتیم اگر هر شاعر (چه شاعران کلاسیک و چه شاعران شعر به سبک جدید) مضایق اجتماعی را در

آثارش منعکس کند، به این معنا نیست که سروده اش شامل تعریف شعر بشود. طبیعی است که هر شاعر و نویسنده ای به سرزمین خود می اندیشد و به عنوان یک روشنفکر درباره وقایع زمانه خود نظراتی دارد ولی تفاوت روشنفکر با شاعر این است که یک روشنفکر تمام توانش را روی نقد تفکر حاکم متمرکز می کند ولی یک شاعر الزاماً اینطور نیست. به عبارت دیگر روشنگری، رسالت شاعران نیست. از طرفی در بررسی آثار شاعران برجسته ای مانند اخوان و شاملو، چنین سروده هایی که دغدغه نقد تفکر حاکم را دارند، به هیچ وجه بر کلیت سروده هایشان تسلط ندارد.

روزنه • از کلام شما مشخص است که حرکت شعر به سمت واکنش های اجتماعی را تا حدودی برمی تائید، اما از حدی به بعد نه! مرز بین شعر اجتماعی و روشنفکرانه با کلام منظوم و به دور از تعریف شعر چیست؟

— من معتقدم اگر شاعر آنقدر به مسائل نازل اجتماعی بپردازد، دیگر سروده هایش با مطالب روزنامه ها فرقی نخواهد داشت. ولی گاهی شاعر آنقدر توانمند است و تسلط و ذوق دارد که برخی از مسائل ابتدایی و پیرامونی خود را هم یا چنان مهارتی در اثرش می گنجاند که به واقع باید به آن ها عنوان شعر داد. برای مثال خیلی از اشعار حافظ را اگر بخواهیم به نظم بنویسیم، آنطور که باید به دل نمی نشینند ولی می بینیم که مضامین این شعرها با اعجاز سخنوری حافظ، به شعرهای برجسته ای تبدیل شده اند. بسیاری از موضوعات که حتی زیاد هم جنبه متعالی نداشتند در شعر حافظ به دل نشین ترین صورت سروده شده اند. این حالت در آثار سعدی هم هست، او ابتدایی ترین کلمات را مانند آشپزخانه، دیگ و دیگ بر، پیاز و سه پایه و ... را نیز در بهترین وضعیت در شعر خود مورد استفاده قرار داده است ولی به هیچ عنوان برای مخاطب ضمخت و غیرقابل پذیرش نیستند. مثل این بیت: «آنکه چون پسته دیدمش چون مغز پوست در پوست بود همچو پیاز».

همین ویژگی در شعر اخوان هم هست. اگر بخواهیم بسیاری از شعرهای اخوان را از حالت شعر خارج کنیم، همان اتفاق می افتد. نیما هم همینطور. مثلاً شعر «ای آدم ها»ی نیما که شعری بسیار معروف و محبوب نیز هست، مضمون بسیار ساده و متداولی را در خود دارد اما او در زمانه ای

این شعر را با نهایت حلاوت سروده که به دل مخاطبان شعر تشسته است. در دوره ای که اکثر شاعران به رغم مشکلاتی که جامعه را فراگرفته بود، از خط و خال معشوقه های خیالی می سرودند، یکباره آدمی پیدا می شود که شعرهای کاملاً متعالی و در تناسب با مسایل انسانی و اجتماعی زمانه خود می سراید و مورد توجه همگان نیز قرار می گیرد.

بنابراین شعر سیاسی و اجتماعی اگر با واقعیت زمانه شاعر هماهنگ نباشد و شعاری شود؛ طوری که مخاطب این گمان را ببرد، یا خواننده بداند که با توجه به زندگی شاعر، احساسات و مضامین مورد استفاده در سروده های شاعر نمی توانند واقعیت داشته باشند، هرگز در ذهن مردم ماندگار نمی شود.

روزنه • یکی از رویه هایی که شاعران و حتی نویسندگان در مقابل جریان های بسته در دوره های مختلف پیش می گیرند، پناه بردن به کارکردهای نمادین از زبان است. در این باره چه نظری دارید؟

— در هر دوره ای که عرصه بر نوشتن و سرودن تنگ می شود، طبیعتاً نمادگرایی در آثار ادبی ظاهر شده و صاحبان قلم دست به خلق نماد خواهند زد؛ چه نمادهایی که از قبل وجود داشته و چه آن هایی که خود شاعر خلق می کند. مثل نماد «باغ بی برگی» که اخوان آن را ساخت تا بی حاصلی جامعه ایرانی را با آن بیان کند. یا نمادهای دیگری که در شعر شاعران معاصر وجود دارد؛ این رویه، رویه ای درست و سنجیده است اما اگر قرار به صریح سخن گفتن باشد، زیاد هم در حوزه شعر به آثار دل چسبی نخواهیم رسید.

به نظر من شعر هرچه بیشتر در هاله ابهام و ابهام فرو برود و ژرفای معنایی در خود داشته باشد، مقبول تر می شود. در مقابل اگر یک شاعر بخواهد با صراحت شعر بگوید، می شود همان چیزی که در مطبوعات منتشر می شود. هنر شاعر این است که لطفی به کلام خود اضافه کند. در تبیین این تفاوت، می توان به تفاوت عکسی که از یک منظره گرفته می شود با تصویری که یک نقاش در سبک ناتورالیسم یا امپرسیونیسم از آن منظره کشیده اشاره کرد. نقاش نباید عکاس بشود. شاعر هم اگر قرار باشد در شعرش به حرف های صریح یومیه افول کند و به نظم شعر بگوید، اثرش دیگر آن لطافت و دل نشینی را که در شعر سراغ داریم، نخواهد داشت و من فکر می کنم این